

ولایت فقیه و بحران عراق!

در حاشیه سفر وزیر امور خارجه انگلیس به ایران

پیران آزاد

روابط دیپلماتیک، بخش «اندرونی» دولت هاست. مذاکرات دیپلماتیک در پشت درهای بسته و پنهان از مردم انجام می شود. تلاش می کنند چیزی بیشتر از آن که مقام های رسمی اعلام می کنند، درز نکنند. و این مقام ها در بیان رسمی خود به قول معروف، از زبان برای پوشاندن حقیقت استفاده می کنند و نه بیان آن. به ویژه اگر یک طرف این روابط، حکومت استبدادی و پردر شده ای مثل حکومت اسلامی باشد، همه چیز در تاریک خانه انجام می شود.

مذاکره جک استراو وزیر امور خارجه انگلیس در تهران درباره بحران عراق و در زمانی که آمریکا هر روز بر تهدید حمله به عراق تأکید می کند، از همین دست روابط است. اما به هر حال آن چه در «اندرون» می گذرد، تأثیر خود را در بیرون نشان می دهد و رفته رفته از پرده بیرون می افتد.

بعد از سفر جک استراو، لحن سردمداران دستگاه ولایت تغییر کرده، رفسنجانی در نماز جمعه، اعلام «حیرانی» می کند و این که سر از کار آمریکا در نمی آورد. به جای آن همه گرد و خاک کردن های قبلی، بر منبر پند و اندرز می رود که حمله به عراق، برای آمریکا و غرب نتایج خوبی ندارد و غیره.

اما جک استراو در بازگشت از سفر خود به چهار کشور اردن، مصر، کویت و ایران، بسیار بیشتر و صریح تر حرف زد. او گفت که این چهار کشور با حمله نظامی به عراق اگر در چهارچوب مقررات بین المللی باشد، مخالفتی ندارند و همه آن ها نگران تهدید عراق اند. معنی حرف جک استراو آن است که او سفر خود را موفق می داند و به هدف هایش رسیده است، یعنی شبیه به سفر سال گذشته اش به ایران قبل از حمله به افغانستان. او در آن سفر، همه خواست های آمریکا و متحدانش را در مورد افغانستان، به دستگاه ولایت رساند و از حرف شنوی آن ها مطمئن شد.

باید دید خواست های آمریکا در بحران عراق از حکومت اسلامی که وزیر خارجه انگلیس حامل آن ها بوده، چه می تواند باشد؟ به نظر می رسد در هر دو مرحله، برنامه آمریکا برای عراق، هم راهی و هم کاری حکومت اسلامی اهمیت زیادی دارد. در فاز جنگ و پیش از برکناری حکومت عراق، هم در خوزه سیاسی و هم در حوزه نظامی، آمریکا خواست های مشخصی از ولایت فقیه دارد. به لحاظ سیاسی نه تنها باید ساکت باشند و مردم برانگیخته کشورهای عرب و اسلامی را تحریک نکنند، بلکه از نفوذ خود در عراق و خاورمیانه برای جلوگیری از گُر گرفتن آتش مخالفت سیاسی استفاده کنند. در حوزه نظامی، استفاده از کریدور هوایی و بی خطر بودن فضای مناطق مرزی ایران، اهمیت دارد. استفاده از نیروهای مجلس انقلاب اسلامی عراق، یعنی سپاه بدر و نصر که زیر فرماندهی سپاه پاسداران در ایارن مستقراند، می تواند مورد نظر باشد. چرا که آمریکا برای حمله زمینی، نیاز به سپر برای سربازان خود دارد که نیروهای کردهای شمال عراق و این گروه های وابسته به حکومت اسلامی می توانند کارساز باشند. علاوه بر این ها دستگاه ولایت فقیه باید از حرکت های نظامی و انتظامی حزب اله لبنان و گروه های فلسطینی نزدیک به خود جلوگیری کند تا جبهه دیگری گشوده نشود.

در فاز بعد از حکومت صدام، باز هم حرف شنوی دستگاه ولایت مهم است. چرا که کار آمریکا در این مرحله اگر سخت تر نباشد، آسان تر نمی شود. شکل گیری حکومت بعد از صدام مشابه روند دولت افغانستان است. نه کردها و نه نیروهایی که با دستگاه ولایت نزدیک اند، در دایره قدرت اصلی نخواهند بود و باید به سهم تعیین شده رضایت دهند. وظیفه ولی فقیه، هم چون مورد افغانستان ساکت کردن نیروهای وابسته به خود است.

پذیرش این گونه خواسته ها و مشابه آن ها برای دستگاه ولایت فقیه ارزان تمام نمی شود و عواقب زیادی خواهد داشت. چرا که بنیان های سیاست خارجی و منطقه ای اعلام شده خود را ویران می کنند. حتی شیعیان جنوب عراق که درگیری های زیادی با حکومت صدام داشته اند، با سیاست جنگی آمریکا هم دل نیستند. آیت اله سیستانی که مرجع مذهبی مهم آن هاست، فتوای

تحریم هم‌راهی با آمریکا داده است. همین کار را حسین فضل‌اله در لبنان کرده است. حکومت ولایت فقیه که خود بنیانش بر همین فتواهاست، چه‌گونه می‌تواند نیروهای عراقی وابسته به خود را گوشت دم‌توپ در جنگ آمریکا علیه عراق کند؟ به همین دلیل بود که "محمدباقر حکیم" رئیس مجلس انقلاب اسلامی عراق و کارگزار ولی فقیه با دستپاچگی اعلام کرد که اگر این فتواها واقعی باشد، آنها از هم‌کاری با آمریکا خودداری می‌کنند. هم‌راه شدن با آمریکا، ضربه جبران‌ناپذیری به این نیروها می‌زند و دست ولایت فقیه را در صحنه عراق می‌بندد.

علی‌رغم همه این ضرر و زیان‌ها، خامنه‌ای و رفسنجانی راهی جز پذیرش هم‌کاری تام‌وتمام با آمریکا در بحران عراق ندارند. و بیشتر از آن، بسیار مشتاقند تا با این هم‌کاری، هم از زیر ضرب و فشار آمریکا خارج شوند، و هم جانی برای خود در برنامه منطقه‌ای آمریکا باز کنند. این واقعیت سیاست دستگاه ولایت فقیه است. آن‌چه در این صحنه، امروز در ایران می‌گذرد، در حقیقت مسابقه نفس‌گیری بین دو بخش حکومت در نزدیک شدن به آمریکا است. دستگاه ولایت فقیه که هیچ پایگاه قابل توجهی در میان مردم ندارد و بر عکس خشم و نفرت آن‌ها را می‌بیند، راهی جز تسلیم در برابر خواست آمریکا ندارد. مسئله اصلی برای خامنه‌ای و رفسنجانی در رابطه با آمریکا آن است که رقیب آن‌ها یعنی خاتمی و اصلاح‌طلبان، میدان‌دار نباشند، بلکه خود آن‌ها با آمریکا معامله یک‌طرفه‌ای بکنند و مفری پیدا کنند. حاضرند هر کاری بکنند تا فشار خارجی کم شود و با رها شدن از این تنگنا، شاید خود را تثبیت کنند. آن‌ها به این امید بسته‌اند که اگر امتیازهای بزرگ بدهند، آمریکا آن‌ها را خواهد پذیرفت. چرا که امثال بوش با هر کسی که منافع آن‌ها را تأمین کند، می‌سازند. هم‌چنین به این امید هستند که رابطه با آمریکا که مورد قبول اکثریت مردم ایران است، واکنش مثبتی خواهد داشت.

به هر حال پیچیدگی وضعیت کنونی بحران در منطقه به نحوی است که راهی جز تسلیم دستگاه ولایت در برابر خواست‌های آمریکا و انگلیس باقی نگذاشته است. این تسلیم بدون شک عواقب زیادی برای آن‌ها خواهد داشت. علاوه بر مشکلات منطقه‌ای، ولایت فقیه با هیچ زبانی قادر نخواهد بود که همان لایه نازک باقیمانده هواداران خود در داخل مملکت را قانع کند و این تلاش برای تثبیت وضعیت و رها شدن از فشار رقیب داخلی، بحران آینده در درون صفوف خود دستگاه ولایت را می‌سازد. راستی که حکومت‌های استبدادی و ضد‌مردمی، چه آن‌ها که مجبورند با نمایش مسخره فراندم «صد در صدی» صورت خود را سرخ کنند، و چه آن‌ها که دم از دموکراسی دینی می‌زنند، روزگار خنده‌آوری پیدا کرده‌اند.